خاطره

خاطره یک خبرنگار از برخوردی که با شهید همدانی داشت

اگر من جای حاج حسین بودم...

■ ع.م

فردا اولین سالگرد شهادت حاج حسین همدانی است. سرداری که سابقه جهادی‌اش به روزهای آغازین انقلاب و حتی پیش از آن برمی‌گردد. صحبت از سردار همدانی به این سادگی‌ها نیست و قاعدتاً باید وجوه بسیاری را شامل شود. ناسلامتی او عمری رزمنده بود و پرداختن به همه ابعاد زندگی‌اش مثنوی بلند بالایی می‌شود که نوشتنش کار من و امثال من نیست. اما از آنجایی که در مقام یک خبرنگار، چندین بار با حاج حسین همکلام شدم، شاید در این مجال کوتاه بهتر باشد از خاطره شخصی خودم در برخورد با ایشان بنویسم.

یکبار با شهید همدانی در دفتر کارش که آن موقع فرمانده سپاه تهران بزرگ بود، گفت‌وگو می‌کردم. موضوع مصاحبه‌مان هم در خصوص فتح خرمشهر و عملیات الی بیت‌المقدس بود. حاج حسین داشت با اشتیاق و البته با تسلط خاصی روند عملیات را توضیح می‌داد. طوری که محو حرف‌هایش شده بودم. مصاحبه هنوز به انتهایش نرسیده بود که آقای صبوری‌زاده از بچه‌های آن موقع روابط عمومی سپاه تهران وارد اتاق شد و گفت وقت مصاحبه تمام است و از اینجا به بعد باید آقای کافی خبرنگار روزنامه خراسان با سردار گفت‌وگو کند!

چون برای مصاحبه با شهید همدانی از قبل هماهنگی‌های زیادی انجام داده بودیم ناخودآگاه عصبانی شدم و با لحن تندی گفتم: «سردار ما از دو هفته پیش نامه‌نگاری کردیم و پیگیر شدیم، انصاف نیست گفت‌وگو به این زودی تمام شود، حداقل یک ساعت وقت می‌دادید.» برای یک آن سکوت اتاق را فرا گرفت. همین وقفه باعث شد به خودم بیایم و در دلم بگویم: «تو الان داری با این لحن تند با سردار مملکت حرف می‌زنی؟ آن هم یکی از قدیمی‌ترین و شناخته شده‌ترین فرماندهان سپاه که صرفنظر از جایگاه زمینی‌اش، از پیشکسوتان دفاع مقدس است و احترامش برای همه ما واجب» با این فکر نگاهی به اطراف انداختم. صبوری‌زاده متعجب فقط نگاهم می‌کرد، اما خود سردار هیچ تغییری در چهره‌اش نمایان نشده بود. آمدم حرفم را جمع و جور کنم که دیدم حاج حسین لبخند زد و با اشاره به صبوری‌زاده گفت: «هرچه فریاد دارید بر سر ایشان بزنید. من بی‌تقصیرم. دوستان وقت و برنامه مصاحبه‌ها را هماهنگ کرده‌اند، من فقط گفت‌وگو می‌کنم حالا وقتش چقدر است آقای صبوری‌زاده تعیین می‌کنند.»

حسابی شرمنده شده بودم. دیگر حرفی نزدم و از دفترش خارج شدم. یادم است طی راه به این موضوع فکر می‌کردم که تا حالا با خیلی از چهره‌ها و مسئولان گفت‌وگو کرده‌ام، اما تواضع سردار یک چیز دیگری است. این طور نبود که زور بزند خوش‌اخلاق یا متواضع نشان بدهد، تواضع و مناعت‌طبع در ذاتش بود. شاید اگر من جای همدانی بودم، حداقل با یک تَشَر ساده، خبرنگار جوانی که زود از کوره در رفته بود را متوجه اشتباهش می‌کردم، اما خب من که جای او نبودم؛ او حاج حسین همدانی بود.

سردار علی شادمانی در گفت‌وگو با «جوان» از همرزمش شهید همدانی می‌گوید

«حبیب سپاه» برازنده حاج حسین بود

■ صغری خیل فرهنگ

مفسرین نظامی دنیا سردار همدانی را یک متخصص در جنگ‌های پارتیزانی معرفی کرده‌اند و به شخصیت کاریزماتیک و جاذبه او معترف بوده‌اند. در واقع جاذبه‌های شخصیتی سردار همدانی باعث شده بود کلام او در میان شیعیان و اهل سنت کشور سوریه تأثیرگذار باشد و ایجاد نیروهای دفاع میهنی یا همان بسیجیان سوری، یکی از اثرات ماندگار حضور همدانی در جبهه سوریه به شمار می‌رود. این روزها که در حال و هوای اولین سالگرد شهادت حبیب سپاه در ۱۶ مهرماه ۱۳۹۴ قرار داریم گفت‌وگویی با سردار علی شادمانی معاون هماهنگ کننده قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) انجام دادیم تا حاج حسین را از زبان یکی از همرزمانش بیشتر بشناسیم.

سردار شادمانی نفر اول از سمت راست در کنار شهید همدانی

آشنایی شما با شهید همدانی مربوط به چه سالی می‌شود؟

سال ۱۳۵۷ من در همدان ساکن بودم. شهید مدنی از طرف امام مأموریت داشتند تا امور انقلاب را در همدان ساماندهی کنند. قبل از انقلاب بود و دولت وقت دستور داده بود یک تیپ زرهی از غرب کشور برای سرکوب انقلابیون به تهران بیاید. حضرت امام نیز از شهید بزرگوار مدنی خواستند که جلوی این واحد ارتشی گرفته شود تا برای انجام کودتا به تهران نرسد. روز ۲۱ بهمن سال ۱۳۵۷ به همراه جمعی از انقلابیون برای مقابله با آن تیپ زرهی که به سمت تهران عازم بود حرکت کردیم و با مسدود کردن راه نظامیان، خلع سلاحشان کردیم. سردار همدانی نقش بارزی در این واقعه داشت و برای اولین بار ایشان را آنجا دیدم و شناختم.

و این همراهی در سال‌های بعد هم ادامه داشت؟

بله، سال ۱۳۵۸ که ضد انقلاب بخش قابل توجهی از کردستان را اشغال کرد و شرارت‌های مسلحانه‌اش را در پیش گرفت، من به همراه ۷۰- ۶۰ نفر از نیروهای همدان به پاوه، سر پل ذهاب، سقز و مهاباد رفتیم. بعد از شش ماه که از مهاباد به سپاه همدان بازگشتیم، من دومین بار شهید همدانی را در سپاه همدان دیدم که عضو سپاه شده بود و برای بنیانگذاری این نهاد مقدس در همدان سهم قابل توجهی را به عهده گرفته بود. از زمستان سال ۵۸ به بعد بود که ما دوشادوش هم خدمت می‌کردیم و همه مسئولیت‌ها و خدماتی که ایشان ارائه کرده‌اند را به خوبی در ذهن دارم. شهید همدانی برای دفاع از انقلاب اسلامی و برای برقراری امنیت مردم، مجاهدت طولانی‌مدت متقبل شد و سرفرازانه مسئولیت‌هایی را که برعهده داشت به انجام می‌رساند.

با توجه به شناختی که شما از سردار حاج حسین همدانی در سال‌ها مجاهدتشان به دست آوردید، به نظر شما بارزترین شاخصه اخلاقی‌شان چه بود؟

بارزترین ویژگی سردار همدانی بصیرتش بود؛ یعنی راه درست را تشخیص می‌داد. باید اهل تشخیص باشی تا خوب انتخاب کنی و در انتخابت ثابت‌قدم بمانی و پایداری داشته باشی. ایشان دارای یک بصیرتی بود برگرفته از دین، همچنین تبعیت ایشان از رهبری، داشتن روحیه جهادی، مسئولیت‌شناسی، زمان‌سنجی و شناخت موقعیت‌ها و

حساسیت‌ها و ادای تکلیف، شهید همدانی را به سعادت رساند. همه کسانی که ایشان را می‌شناسند تأیید می‌کنند که حاج حسین یک فرد متدین و مؤمن به معنای واقعی بود. همه حدود خدا را رعایت می‌کرد. عادل بود. حق کسی را تضییع نمی‌کرد. همه ویژگی‌هایی که در یک انسان مؤمن جست‌وجو می‌کنید در ایشان خلاصه شده بود. شهید همدانی به معنای واقعی پیرو ولی فقیه بود. آمدنش به سپاه به دستور امام بود، ماندنش در سپاه به دستور امام و ۳۷ سال مجاهدتش هم به عشق رهبری و امام بود. حاج حسین این روحیه جهادی و انقلابی را دائم در درون خودش رشد و پرورش داده بود. آموخته بود در برابر خطرات نترسد و در برابر دشواری‌ها عقب ننشیند. آقای همدانی ۳۷ سال در سپاه خدمت کرد و همه سوابق خدمتی ایشان هم در مسند فرماندهی بود. فرماندهی یعنی رفتن به سمت بحران، رفتن به سمت سختی‌ها، رفتن به سمت خطر و پذیرفتن کار بزرگ. کارهایی که ایشان به عهده می‌گرفت جزو خطرناک‌ترین کارها بود. در جامعه ما هزاران شغل داریم اما سردار همدانی جهاد و در واقع خطرناک‌ترین نوع کارها را انتخاب کرد.

شهید همدانی از مستشاران ارشد ایرانی در جبهه دفاع از حرم بودند. به نظر شما چه دیدگاهی ایشان را به دفاع از اسلام در آن سوی مرزها کشاند؟

طی سال‌های اخیر ارتش و مردم سوریه موفقیت‌های خوبی را به دست آوردند و پشتیبانان تروریست‌ها احساس ضعف و زبونی و شکست کردند. لذا سعی کردند با ارسال تسلیحات جبهه شکست‌خورده تروریست‌ها را تقویت کنند. از این رو احساس شد که اگر این موازنه به هم بخورد و تروریست‌ها قوی بشوند، ممکن است برای جبهه مقاومت مشکل پیش بیاید، لذا باید از ارتش سوریه حمایت‌های مستشاری قوی‌تری انجام می‌شد. ما باید پا به پای سوری‌ها حضور خود را که به معنای درست حضوری مستشاری است تقویت می‌کردیم. چراکه امروز مسئله سوریه به عنوان خط مقاومت مطرح است. مقاومت در برابر صهیونیسم، مقاومت در برابر استکبار، مقاومت در برابر ظلم و جنایت. یک روز دشمن روی ایران متمرکز می‌شود، یک روز روی لبنان، یک روز روی سوریه متمرکز می‌شود، یک روز هم روی افغانستان. در ادامه برای حضور و دفاع از اسلام هر جا که ولی فقیه تشخیص بدهند پیروان ایشان دیگر جغرافیا نخواهند شناخت و حضور پیدا خواهند کرد. با این نگاه است که فرماندهانی چون سردار همدانی مسئولیت می‌پذیرند. اینکه آنجا سوریه است و عرب زبان هستند و... صحبت‌هایی است که جاهلان آن را مطرح می‌کنند. اما آنهایی که پیرو ولی فقیه و رهبری هستند اینگونه تحلیل نمی‌کنند. همه جبهه‌ها را جبهه اسلام می‌دانند. همه فرصت‌ها را طلایی می‌دانند تا به اسلام خدمت کنند. سردار همدانی هم با همین نگاه بود که چهار سال وقت خود را مصروف دفاع از جبهه مقاومت و دفاع از منافع مسلمین کرد. ایشان این سال‌ها را صرف مقابله با افکار شوم صهیونیستی و اعراب مرتجع و وهابیون کرد.

از دست دادن فرماندهی چون سردار حاج حسین همدانی خللی در روند خط مقاومتی که گفتید، ایجاد نمی‌کند؟

در طول تاریخ اسلام ما پیامبران و ائمه و بزرگان زیادی را از دست دادیم. در طول انقلاب و جنگ هم فرماندهان و سرداران بزرگی را از دست دادیم. انقلاب هزینه می‌خواهد و شهادت آنها به هیچ وجه خللی ایجاد نمی‌کند. اتفاقاً خون شهید موجب بالندگی و موجب هوشیاری جامعه و آگاهی جامعه می‌شود. ما هیچ گاه به جهت از دست دادن مسئولان غصه نمی‌خوریم بلکه غبطه می‌خوریم چراکه می‌دانیم هر پرچمی به زمین می‌افتد پرچمداران فراوانی هستند که پرچم‌ها را به دست خواهند گرفت. اگر اینطور نبود در همان سال‌های اولیه با شهادت عزیزانمان دشمنان انقلاب را بلعیده بودند. آنهایی که به اندازه کافی از ما شهید کرده‌اند، نتوانستند در ایمان و اراده ما خللی وارد کنند.

عکس‌العمل شما وقتی خبر شهادت دوست، همرزم و فرمانده سال‌های مجاهدت را شنیدید چه بود؟

از سال ۱۳۵۸ خیلی از دوستانم شهید شدند و هر وقت تعدادی شهید می‌شدند می‌گفتم خب تعداد دیگری هستند. وقتی آنها هم شهید می‌شدند، می‌گفتم خب دوستان دیگری هستند. چند تایی را می‌شمردم و با خود می‌گفتم خب حاج حسین همدانی هست. تقریباً همه دوستانم که با هم بودیم شهید شدند و آقای همدانی آخرین نفر آنها بود. برای همین من خیلی به ایشان دلخوش بودم. وقتی خبر شهادت حاج حسین را هم شنیدم خیلی بی‌صبر شدم و درونم به هم ریخت. آنهم به دو جهت؛ یکی اینکه غبطه خوردم به خاطر شهادتی که با این درجه خداوند نصیب ایشان کرد و دیگر اینکه غصه خوردم خودم خیلی از شهادت فاصله دارم و خیلی عقب مانده‌ام و واقعاً خسران نصیبم شده است. من از سال ۱۳۵۸ آماده‌ام که شهید شوم نه اینکه کشته شوم. شهید که بشویم یعنی خداوند جهاد ما را قبول کرده است و خدمت ما به اندازه کفایت بوده است، یعنی امام حسین(ع) از ما راضی بوده، یعنی ولی فقیه از ما راضی بوده و این رضایت به نوعی بعضاً در شکل شهادت بروز پیدا می‌کند. عشقمان به شهادت است و آن را اوج رضایت خداوند می‌دانیم. آرزوی من هم شهادت است.

چه خاطره‌ای از شهید همدانی در ذهنتان ماندگار شده است؟

سال ۱۳۵۸ در جبهه کردستان ما با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کردیم. واقعاً جبهه سختی بود. شش ماه در آن شرایط جنگیدن آدمی را خسته و سؤالات زیادی در ذهنم ایجاد می‌کند. وقتی از کردستان برگشتم به سپاه همدان رفتم و مشکلات را مطرح کردم. فرمانده سپاه، شهید همدانی را صدا کرد و گفت شما به آقایانی که از کردستان آمدند جواب بدهید که ما چه می‌کنیم و چگونه سپاه را تقویت می‌کنیم. سردار همدانی یک جلسه‌ای را با من، شهید فرهانی، شهید فریدی و شهید بهمنی برگزار کرد. در این جلسه سردار همدانی از برنامه‌های توسعه سپاه همدان صحبت کرد. آن زمان موفق شده بود با سپاه کرمانشاه و تهران ارتباط برقرار کند. توضیحات قابل توجهی را بیان کرد. همانجا یک آرامشی در درون من ایجاد شد. این آرامش چه در طول مدت هشت سال جنگ تحمیلی و بعد از آن در خیلی از موارد و مواقع که با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شدم در وجود من بود و به من کمک می‌کرد. از این رو همواره به این فکر می‌کردم که من به سردار همدانی چه لقبی بدهم تا شایسته‌اش باشد. بگویم فرمانده، بگویم برادر، بگویم همرزم، چه بگویم؟ وقتی شهادتشان اتفاق افتاد دیدم که سپاه در بنرها و... نوشته «حبیب سپاه». خوب که دقت کردم دیدم واقعاً واژه بسیار قشنگی بود که من ۳۶ سال به دنبالش بودم. واقعاً لقب حبیب سپاه برازنده ایشان بود. کمک‌ها و نقش مؤثری که ایشان در شرایط حاد داشتند و حب و علاقه‌ای که اطرافیان و همراهان به ایشان داشتند در قالب همین دو کلمه جای می‌گرفت و خودنمایی می‌کرد.

گفت‌وگو

همسر شهید حاج رضا فرزانه در گفت‌وگو با «جوان»:

حاج رضا مرید حاج حسین بود و در پی او رفت

■ علیرضا محمدی

چند روز پیش که گفت و گویی با خانواده شهید حاج رضا فرزانه از شهدای مدافع حرم داشتم، یادم بود که باید در این گفت‌وگو نیم‌نگاهی به سالگرد شهادت حاج حسین همدانی داشته باشم؛ چراکه شهید فرزانه شیفته و مرید شهید همدانی بود و اتفاقاً بعد از شهادت سردار همدانی نیز همه تلاشش را برای اعزام به سوریه انجام داد و عاقبت چهار ماه بعد از همدانی، او نیز به مرادش پیوست. از معصومه ولی، همسر شهید فرزانه خواستیم از ارتباط دو شهید با یکدیگر بگوید. متن زیر روایت‌های خانم ولی است که پیش رو دارید.

حاج رضا فرزانه، شهید همدانی را بسیار دوست داشت. وقتی که سردار همدانی فرمانده سپاه محمدرسول الله(ص) بود، همسر من نیز فرماندهی لشکر عملیاتی ۲۷ محمدرسول الله(ص) را برعهده داشت. حاج رضا مرید شهید همدانی بود و به فرمانده‌اش احترام می‌گذاشت. این ارتباط البته دو طرفه بود. شهید همدانی هم ارادت خاصی به حاج رضا داشت و چون همسرم در کارش خیلی جدی بود، یادم است که حاج حسین می‌گفت: حرف آقای فرزانه یک کلام است.

همسرم بعد از بازنشستگی از سپاه در ستاد مرکزی راهیان نور مسئولیتی گرفته بود. روز شهادت حاج حسین، یکی از دوستان از سوریه تماس گرفت و خبر شهادت ایشان را داد. آن روز حاج رضا در اردوی راهیان نور غرب کشور بود. پسر کوچکم به پدرش پیامک داد که «حاج حسین همدانی هم آسمانی شد» شاید دقیقه‌ای نگذشت که حاج رضا زنگ زد و از من پرسید: «این بچه چه می‌گوید؟» من هم گفتم: «از قرار خبر شهادت حاج حسین همدانی صحت دارد» حاج رضا خیلی به هم ریخت. گوشی را قطع کرد و می‌دانستم که به زودی برمی‌گردد.

پس فردایش به تهران بازگشت. آشفته به نظر می‌رسید. از قبل برای اعزام به سوریه تلاش کرده بود، اما اجازه رفتن به او را نمی‌دادند. منتها وقتی خبر شهادت فرمانده‌اش حاج حسین را شنید، تحملش را از دست داد. می‌گفت بعد از حاج حسین دیگر نمی‌توانم بمانم. بعدها از آقا مهدی فرزند شهید همدانی شنیدیم که می‌گفت: بعد از شهادت حاج حسین گوشی‌اش را روشن کردیم و دیدیم پیامکی از حاج رضا رسیده است. در آن پیامک نوشته بود: حاج حسین دست ما را هم بگیر. آقا مهدی می‌گفت با دیدن این پیامک متوجه شدم نفر بعدی که به شهادت می‌رسد. حاج رضا فرزانه است.

به هرحال حاج رضا مدتی بعد از شهادت حاج حسین توانست مجور اعزام بگیرد و ۲۲ بهمن ۹۴ نیز در سوریه به شهادت رسید. حاج رضا مرید حاج حسین بود و چهار ماه بعد از شهادت همدانی، او نیز به مرادش پیوست.

شهید همدانی در آینه کلام همرزمش سردار جعفر جهروتی‌زاده:

تواضعی مثال زدنی داشت

■ غلامحسین بهبودی

سردار جهروتی‌زاده از قدیمی‌های لشکر ۲۷ و از همرزمان حاج حسین همدانی در این لشکر است. از او خواستیم شهید همدانی را در جملات کوتاهی برایمان به تصویر بکشد و او نیز گفت: تواضع حاج حسین مثال زدنی بود. برایش فرق نداشت طرف صحبتش سرباز است، یک بسیجی ساده است یا یک فرمانده، با سن و سالی که داشت، خوب و دقیق به حرف‌های طرف مقابلش گوش می‌داد و در برابر حرف حساب و منطقی کرنش نشان می‌داد. نمی‌گفت کسی که این حرف را زده هم رده من است یا نه، اصلاً برایش این چیزها ملاک نبود. حاجی یک انسان اخلاقی و بسیار دوست‌داشتنی بود. همرزم شهید همدانی در ادامه بیان داشت: شهید از نظر شأن و مرتبه و سن و سال و همین طور محاسن سفیدی که داشت، به نوعی پدر معنوی رزمنده‌های قدیمی لشکر ۲۷ به شمار می‌رفت. در محافل خودمانی هم ایشان را پیرمرد صدا می‌کردیم. یادم است یکبار یکی از بچه‌ها حرف از بازنشستگی به میان آورد. شهید همدانی خیلی جدی گفت: این لباس پاسداری باید آن قدر در تن من بماند که کفنم شود.

جهروتی‌زاده در پایان گفت: به نظر من نمی‌شود امثال همدانی‌ها را به این راحتی تعریف کرد. انگار آنها رزمنده زاده شده بودند. قبل از شهادتش مدتی در سوریه بودم و تا عید قربان هم آنجا ماندم. هر جا می‌رفتم شهید همدانی را می‌دیدم. چهره‌اش طوری شده بود که آدم احساس می‌کرد او هم رفتنی است. شهید همدانی یک پاسدار به تمام معنا بود و حیف بود که در بستر بمیرد. او باید در میدان جنگ به شهادت می‌رسید. هرچند که فقدان همدانی‌ها چیز کمی نیست، اما در نظام اسلامی امثال همدانی‌ها بسیارند و تا جهاد ادامه دارد، همدانی‌ها نیز در میدان نبرد آماده جهاد و مبارزه هستند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ٤۹۲۸

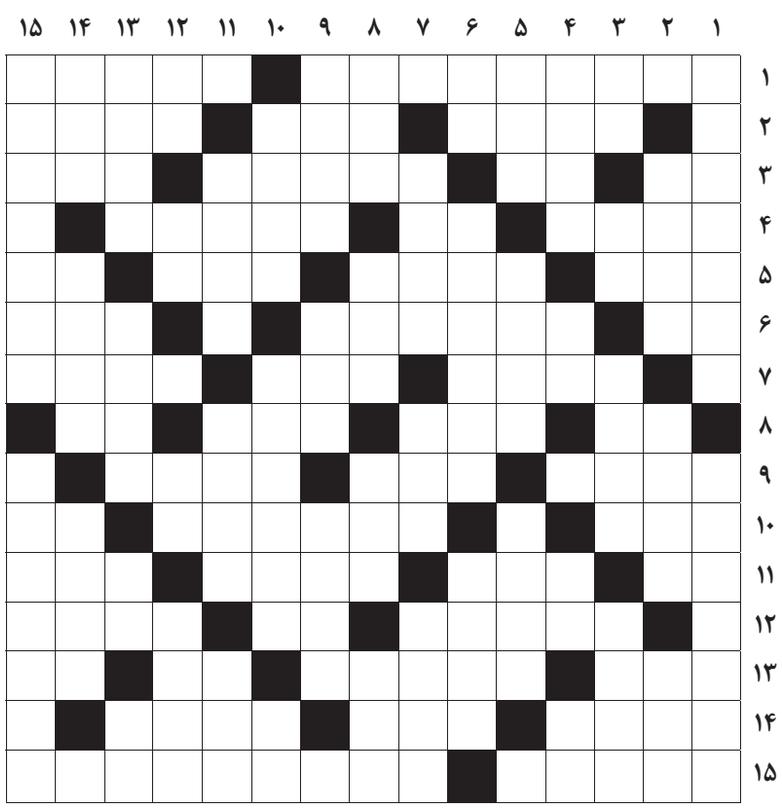

از راست به چپ

■ ۱- وزیر افراسیاب که به دست گودرز کشته شد- شهر زیره و حنا ■ ۲- نوعی چماق- پیروان یک دین- مظهر پاکی در طبیعت ■ ۳- رود فرانسوی- همراه ناله- کوتاهی و سهل‌انگاری در کار- سبزی ضدسرطان ■ ۴- جذام- غذای سنتی و متنوع ایرانی- شهری نزدیک رودبار ■ ۵- جوشن- پایتخت تسخیرنشدنی اروپا- گندم سوده‌شده- سنگ عصاری ■ ۶- یک خودمانی- از مواد رسمی دوچرخه‌سواری پیست- شکل و قالب ■ ۷- محصول زنجان- پدر بزرگ- فدراسیون بین‌المللی فوتبال ■ ۸- حرف همراهی- شادی- راه روشن و آشکار- کوچک ■ ۹- صبر زرد- انجیر- کله‌پز ■ ۱۰- ته‌چک- حرارت دادن و داغ کردن- کنار ■ ۱۱- گرمی و حرارت- نیمسال تحصیلی- نوعی دیدار برای دولتمردان- اسلوب و روش ■ ۱۲- غضروف هلالی در مفصل زانو- هرگز عرب- بیماری پارکینسون ■ ۱۳- ثروتمند- بازیگر و کارگردان سینمای هالیوود با اسم کوچک جورج- پسوند شباهت- پایان روز ■ ۱۴- نشانی پستی- فلسفه ارسطو- سبز تیره ■ ۱۵- دزدی و کلاهبرداری- مجلس انقلاب کبیر فرانسه

از بالا به پایین

■ ۱- اختلالی که در دریافت امواج رادیویی به وجود می‌آید- تصور و برداشت ذهن از یک موضوع ■ ۲- زمخت و بدقواره- ادعای بی اساس- نیشتر رگزنی ■ ۳- گذشتن- زیر پامانده- پیشرو قافله زائران- فانی و ناپایدار ■ ۴- بیدار و هوشیار- یک بر روی یک- کنسرو ماهی- عضو بالانشین ■ ۵- مادر بزرگ- پایتخت کشور سلطان قابوس- پارتیزان ■ ۶- قورباغه- همروان فرهنگستان- به عنوان نماینده امام حسین(ع) برای بررسی اوضاع و گرفتن بیعت از مردم کوفه، عازم این شهر شد ■ ۷- سپاسگزاری- دو مصراع از شعر- کاخ تابستانی ■ ۸- حشره خونخوار- حمام انفرادی- واحد شمارش شتر- برکت سفره ■ ۹- مرد بخشنده و دلیر- ابرقدرت آسیایی- از اندوه رها شدن ■ ۱۰- خواهش- شیطان- تو و میان چیزی ■ ۱۱- دکان تاجران- کوه فرود کشتی نوح- زندان ■ ۱۲- رنگ خون انگلیسی- سلطه و نفوذ- یکی از خواهران نویسنده انگلیسی- شهری در فرانسه ■ ۱۳- صدراعظم آلمان- بدون تغییر- بچه می‌زند- تکرار حرف آخر ■ ۱۴- طایفه کوچ‌نشین- حجره اطراف حیاط مسجد- جانوران غیر اهلی ■ ۱۵- برابر فارسی واژه اندیکاتور- پایین‌تر از استوار

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۵						
			۸		۱			۴
		۸			۶			۹
	۷						۲	
	۶		۵	۲	۹			
							۴	۳
۶						۵		
۱			۲	۶				
				۸		۱		

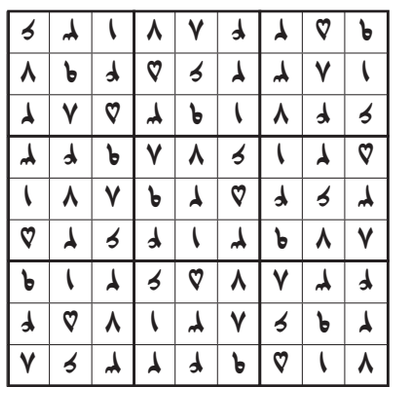

جدول کلمات متقاطع
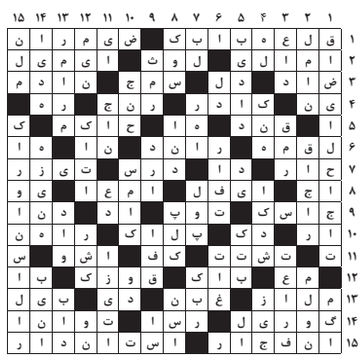
پاسخ جدول شماره ۴۹۲۹